

شیرازه

درباره کتاب «عصر انقلاب: اروپا ۱۷۸۹–۱۸۴۸»

انقلابی ترین نیم‌قرن تاریخ

جوادکنزبان

اریک هابسام (۹ ژوئن ۱۹۱۷–۹ اکتبر ۲۰۱۲) تاریخ‌نگار انگلیسی در «عصر انقلاب: اروپا ۱۷۸۹–۱۸۴۸» که اولین جلد یک سه‌گانه شامل دو جلد دیگر یعنی «عصر سرمایه: ۱۸۴۸–۱۸۷۵» و «عصر امپراتوری: ۱۸۷۵–۱۹۱۴» است، نگاهی به سرازاز این قرن طولانی دارد. کتاب «عصر انقلاب» تغییر جهان را در فاصله سال ۱۷۸۹ تا ۱۸۴۸ پی می‌گیرد اما به تعبیر هابسام، تا جایی که سبب‌ساز آن انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه و هم‌زمان با آن انقلاب صنعتی انگلستان باشد، یعنی انقلاب دوگانه؛ دوره‌ای از تاریخ که به گفته هابسام، جهان بر مبنایی اروپایی یا بهتر بگوییم بر مبنای فرانسوی-بریتانیایی دگرگون شد. هابسام در نگرش تاریخی خود معتقد است کلمات گواه‌هایی هستند غالباً گویاتر از اسناد؛ چند کلمه انگلیسی را ملاحظه کنیم که اساسا در دوره شصت‌ساله بررسی‌شده این کتاب ابداع شدند یا معانی مدرن‌شان را یافتند. این کلمات ازجمله عبارت‌اند از صنعت، کارخانه، طبقه متوسط، طبقه کارگر، سرمایه‌داری و سوسیالیسم. نیز چنین است اشراف‌سالاری، خط آهن، دو اصطلاح سیاسی لیبرال و محافظه‌کار، ملیت، دانشمند و مهندس، پروتاریا و بحران اقتصادی. کلمات فایده‌باور و آمار، جامعه‌شناسی و چندین و چند نام دیگر برای علوم مدرن، روزنامه‌نگاری و ایدئولوژی نیز جملگی نوواژه‌ها یا اقتباس‌های این دوره‌اند. اعتصاب و فقر هم ازجمله همین کلمات‌اند. برای پی‌بردن به عمق انقلابی که در فاصله ۱۷۸۹ تا ۱۸۴۸ رخ داد و بزرگ‌ترین دگرگونی تاریخ بشر از گذشته‌های دور یعنی از زمان ابداع کشاورزی و فلزشناسی و نوشتار و شهر و دولت است، باید جهان مدرن را بدون این کلمات تصور کرد، یعنی بدون چیزها و مفاهیمی که این کلمات برای‌شان نامی فراهم می‌آورند. هابسام تصریح می‌کند این انقلاب تمام جهان را دگرگون کرده و هنوز هم دگرگون می‌کند: ولی در بررسی این انقلاب باید تمایزی دقیق قائل شویم میان نتایج درازمدتش که به هیچ‌گونه چارچوب اجتماعی یا سازمان سیاسی یا توزیع قدرت و منابع بین‌المللی محدود نمی‌شود و مر حله ابتدایی و سرنوشت‌سازش که با یک موقعیت خاص اجتماعی و بین‌المللی پیوند تنگاتنگ دارد. انقلاب بزرگ ۱۷۸۹–۱۸۴۸ پیروزی «صنعت» به معنای دقیق کلمه نبود، بلکه پیروزی صنعت سرمایه‌دارانه بود؛ پیروزی آزادی و برابری به‌طور کلی نبود، بلکه پیروزی طبقه متوسط یا جامعه لیبرال «بورژوایی» بود؛ پیروزی «اقتصاد جدید» یا «دولت جدید» نبود، بلکه پیروزی اقتصادها و دولت‌های منطقه جغرافیایی خاصی از جهان (بخشی از اروپا و چند تکه از آمریکای شمالی) بود که مرکزش دولت‌های همسایه و رقیب بریتانیای کبیر و فرانسه بودند. دگرگونی ۱۷۸۹–۱۸۴۸ اساسا خیزشی دوقلو است که در دو کشور یادشده حادث شد و از آنجا در سراسر جهان انتشار یافت. در اندیشه هابسام به این سال‌ها انقلاب فرانسوی بریتانیایی، شکل یک توسعه اروپایی در بقیه جهان و البته فتح بقیه جهان را به خود گرفت؛ درواقع مشهودترین پیامد آن برای تاریخ جهان برقراری سلطه چند رژیم غربی و به‌ویژه انگلستان بر جهان بود که در تاریخ بی‌همتاست. تمدن‌ها و امپراتوری‌های دیرینه در برابر تجار و موتورهای بخار و کشتی‌ها و سلاح‌های غرب و در برابر ایده‌های غرب تسلیم شدند. هند به ایالتی تحت اداره فرمانداران بریتانیایی بدل شد، دولت‌ها با بحران به رعبه افتادند و آفریقا در معرض تسخیر مستقیم قرار گرفت. حتی امپراتوری عظیم چین مجبور شد در ۱۸۳۹–۱۸۴۲ مرزهایش را به روی استثمار غربی بگشاید. در ۱۸۴۸ بر سر راه تفوق غرب بر هر سرمزینی که حکومت‌ها یا کاسب‌کاران غربی اشغالش را به نفع خود می‌دیدند، هیچ مانعی وجود نداشت، درست همان‌طور که هیچ مانعی جز زمان، جلودار پیشرفت کاروبار سرمایه‌داری غربی نبود. هابسام در آغاز بحث از انقلابی‌ترین نیم‌قرن ثبت‌شده در تاریخ تا آن زمان می‌نویسد: «بر این باور است که این عصر وجهه انفراد بود و دراین راستا آمار رشد علم ظفرمند و دانش گسترش‌یافته به همراه پیشرفت صنعتی در ساخت خط آهن، کشتی بخار و حتی زیردریایی را بیان می‌کند، اما هنگامی که سعی به تحلیل ساختار اجتماعی و سیاسی جهان در دهه ۱۸۴۰ می‌رسد، ساخت وجهه اعلا را ترک کرده و قدم به ساخت گزاره‌های محدود و عادی می‌گذارد: جهان دهه ۱۸۴۰ توازن نداشت. نیروهای تغییر اقتصادی و فنی اجتماعی که در نیم‌قرن پیش از آن آزاد شده بودند، بی‌سابقه و حتی از دید سطحی‌ترین ناظران نیز مقاومت‌ناپذیر بودند. از سوی دیگر پیامدهای نهادی این نیروها هنوز اندک بود. مثلا برده‌داری قانونی و نظام سرفداری لاجرم دیر یا زود از بین می‌رفت و بریتانیا ناگزیر نمی‌توانست تا ابد یگانه کشور صنعتی باقی بماند. صرف‌نظر از سازش‌های سیاسی یا فرمول‌هایی که برای حفظ مقام و نفوذ و حتی قدرت سیاسی یافت می‌شد، چاره‌ای نبود جز عقب‌نشینی اشراف زمین‌دار و سلطنت‌های مطلقه در همه کشورهایی که بورژوازی نیرومندی در آنها شکل می‌گرفت. به‌علاوه تزریق آگاهی سیاسی و فعالیت زیاده دانی در میان توده‌ها که میراث بزرگ انقلاب فرانسه بود، لاجرم دیر یا زود این معنا را پیدا می‌کرد که این توده‌ها اجازه دارند نقشی رسمی در سیاست ایفا کنند. درست در این نقطه تاریخی است که هابسام از رکودی فراگیر خبر می‌دهد: فاجعه‌ای اجتماعی یعنی رکود عظیمی که سراسر قاره را از اواسط دهه ۱۸۴۰ فراگرفت. تولید کشاورزی به‌ویژه برداشت سرمایه‌زمینی با شکست روبه‌رو شد. جمعیت‌هایی دچار گرسنگی شدند. قیمت مواد غذایی بالا رفت. بی‌کاری در نتیجه رکود صنعت چند برابر شد و توده‌های فقرا ی زحمتکش شهری درست در زمانی که هزینه زندگی‌شان به‌سرعت بالا می‌فت، از درآمد ناچیزشان محروم شدند. در اینجا بود که به نظر هابسام دگرگونی عظیم اقتصاد اروپا با پیوسیدگی نمایان رژیم‌های قدیم مقارن شد: قیامی دهقانی در گالیسی در ۱۸۴۶؛ انتخاب یک پاپ لیبرال در همان سال؛ جنگی داخلی میان رادیکال‌ها و کاتولیک‌ها در سونیس در اواخر ۱۸۴۷ به همراه پیروزی رادیکال‌ها انجامید؛ یکی از شوروش‌های همیشگی خودمختاری‌خواهانه سیسیل در پالمو در اوایل ۱۸۴۸. اینها نه‌فقط طلیعه آینده، بلکه نخستین غرش‌های توفان بود. ویکتور هوگو در ۱۸۳۱ نوشته بود صدای مبهم انقلاب را که هنوز در اعماق زمین بود، شنیده است؛ انقلابی که در ریز همه پادشاهی‌ها در اروپا دهلیزهای زیرزمینی خود را از محور مرکزی معدن انقلاب یعنی پاریس به بیرون پیش می‌راند. این صدا در ۱۸۴۷ رسا و نزدیک بود. و در ۱۸۴۸ انفجار رخ داد. از نگاه هابسام، انقلابی که در نخستین ماه‌های ۱۸۴۸ رخ داد، انقلاب اجتماعی بود؛ نه‌فقط به این معنا که همه طبقات اجتماعی در آن درگیر و بسیج شدند، بلکه این انقلاب به معنای دقیق کلمه خیزش فقرای زحمتکش در شهرها به‌ویژه در پایتخت‌های اروپای غربی و مرکزی بود. نیروی این آدم‌ها و تقریبا فقط نیروی آنها بود که رژیم‌های قدیم را از پالمو تا مرزهای روسیه ساقط کرد. هنگامی که گردوخاک روی ویرانه‌های این رژیم‌ها فرونشست، معلوم شد کارگران و در فرانسه درواقع کارگران سوسیالیست، بر فراز آنها ایستاده‌اند و نه‌فقط نان و کار، بلکه دولت و جامعه‌ای جدید را طلب می‌کنند.

«کوه‌نورد کام در راهی می‌نهد که مقصد آن بالندگی و راهی است»؛ کتاب «جست‌وجوی راهی در قله‌ها» (مدخلی بر جامعه‌شناسی کوه‌نوردی ایران) نوشته علیرضا اسکندریون و گلشید کریمیان که به‌تازگی توسط انتشارات نگاه منتشر شده است، با این جمله به پایان می‌رسد. اما به‌واقع کوه‌نوردی یا اگر بهتر و دقیق‌تر بگوییم کوه‌پیمایی، جدال انسان با سنگ و صخره و ارتفاع، دارای چه ویژگی‌هایی است که می‌تواند راهی و بالندگی را در پی داشته باشد؟ آیا کوه‌پیمایی مثل کوه‌نوردی یا ورزش‌های دیگری رقابت ورزشی برای رسیدن به هدف و کسب قهرمانی و مدال و افتخار است یا کنشی اجتماعی است که در جریان آن ارزش‌های انسانی دیگری مبنی بر رفاقت و همدلی و مشارکت شکل می‌گیرد؟ کوه‌پیمایی چه نقشی در میان کنشگران اجتماعی و سیاسی و مبارزات چند دهه اخیر ایران داشته و چه نوع ارزش‌هایی را تکوین و تقویت کرده است و طی سال‌های اخیر این ارزش‌ها چه تغییراتی را از سر گذرانده‌اند؟ گروه‌های سیاسی پیش از انقلاب از این کنش اجتماعی برای خلق فضایی جدید در جهت اهداف سیاسی خود چگونه بهره برده‌اند و انسان‌های تربیت‌یافته در این مرام و مسلک دارای چه ویژگی‌های شخصیتی هستند؟ اینها پرسش‌هایی است که کتاب حاضر تلاش دارد از جریان بررسی جامعه‌شناسانه خاطرات و روایت کنشگران سیاسی قدیمی و فعالان گروه‌های سیاسی چپ به آنها پاسخ دهد. نویسندگان کتاب در فصل اول نقی به گذشته می‌زنند و با بیان جایگاه کوه در ساخت معابد و دژهای مستحکم و همچنین کهن و ضرب‌المثل‌های فارسی و تاریخچه کوه‌نوردی در ایران روایتی کوتاه از نخستین گروه‌های کوه‌نوردی و اولین فاتحان ققل در ایران را شرح می‌دهند.

نظریه برای تحلیل واقعیت

فصل دوم کتاب با اتکا بر نظریات جامعه‌شناسی کارکردگرایی امیل دورکیم، ساختارگرایی لاکوت پارسونز و فردیناند دوسوسور و لوی اشتراوس، نظریه کنش متقابل نمادی (تعامل‌گرایی) هربرت بلومر و اروینگ گافمن و نظریه فمینیسم نظرگاه هر یک از آنان در مورد ورزش و به‌ویژه کوه‌نوردی را بیان می‌کند و در ادامه در فصل سوم نظریه بیگانگی مارکس را به‌عنوان چارچوب نظری خود برمی‌گزیند و مدعی است کوه‌پیمایی به‌مثابه یک کنش اجتماعی معنابخش به زندگی فعالان سیاسی و اجتماعی ایران با کوه‌نوردی به شکل یک ورزش قهرمانی متفاوت است و در خلال آن ارزش‌های اجتماعی شکل می‌گیرد که در نهایت نفی بیگانگی انسان از انسان و انسان از طبیعت را نتیجه می‌دهد. نویسندگان در این بخش با ارجاعات متعدد به آثار مارکس و دیگر مارکسیست‌های متأخر مانند ایستوان مزاروش و یوجین کامنکا تلاش دارند ضمن تعریف و تشریح دقیق مفهوم بیگانگی در ابعاد مختلف آن یعنی بیگانگی انسان با فرایند تولید، با خود، با دیگری و با طبیعت نشان دهند این مفهوم یکی از ریشه‌های ناخرسندی انسان از زندگی خود است که موجب دل‌زدگی، افسردگی، انزوا، تنهایی و بسیاری از آلام روانی و اجتماعی دیگر می‌شود.

همبستگی به معنای همدلی و پیوند با دیگر انسان‌های هم‌هدف و هم‌ارمان برای نفی بیگانگی و تلاش برای ساختن جهانی معنادار در کنار آنها ازجمله راهکارهای بشر برای برورن‌رفز از وضعیت تیره و تیر و تاری است که نظام طبقاتی در شکل نظام سرمایه‌داری برای انسان رقم زده است و آنچه در کوه‌پیمایی رقیفانه رخ می‌دهد با تمام جزئیات آن ازجمله روش‌های مقابله با این بیگانگی است که وحدت و یگانگی انسان‌ها و همبستگی با طبیعت را در پی دارد.

از خلق فضای اجتماعی تا تغییر سیاسی

نویسندگان کتاب در فصل چهارم که مفصل‌ترین و اصلی‌ترین بخش کتاب است، با تحلیل جامعه‌شناختی، خاطرات پیشکسوتان گروه‌های کوه‌نوردی که کنشگران اجتماعی و سیاسی دوران خود نیز هستند، کوشش دارند نشان دهند کوه‌نوردی مدنظر آنان نه‌فقط با ورزش قهرمانی که در پی مدال و رتبه و رقابت است فرق دارد بلکه سبک زندگی و کنش اجتماعی است که با تقدم رفاقت و جمع‌گرایی و مشارکت بر رقابت و فردگرایی، ارزش‌های نوین انسانی را خلق می‌کند؛ ارزش‌هایی که در برهه‌هایی از زمان با اهداف و آمال گروه‌های سیاسی چپ همسو و هم‌جهت شد و از این‌روست که کوه‌نوردی همواره جایگاه ویژه‌ای در میان این گروه‌ها داشته است.

بیش از انقلاب کوه‌نوردی به‌مثابه ورزشی ارزان‌قیمت در

خسروصادقی‌بروجنی

مقایسه با دیگر ورزش‌ها و کوه به‌عنوان مکانی دور از دسترس کنترل دستگاه امنیتی و ساواک محملی شد که کارکرد آن چیزی فراتر از سرگرمی و طبیعت‌گردی به شمار می‌رفت. برخلاف دوران کنونی که با ظهور رشته‌های دوچرخه کوهستان، دوی کوهستان و سنگ‌نوردی، کوه عرصه تاخت‌وتاز، رقابت و نمایش برندهای ورزشی و تجهیزات لوکس و گران‌قیمت شده است، در آن دوره «کوه عرصه مبارزه و ملاحظه بود» و جایی برای خودسازی انقلابی و تقویت همکاری و تعاون.

فصل چهارم داستان مردان و زنانی است که در همکاری داوطلبانه و برابر با یکدیگر، دست در دست هم با کمترین امکانات «اتاق کوه» را در دانشگاه‌ها سامان دادند و وسایل کوه‌نوردی را به صورت جمعی تولید و خریداری کردند تا به‌طور عمومی از آنها استفاده کنند؛ نسلی که کوه‌نوردی برایش نوعی کنش اجتماعی بود در جهت خلق فضای جدیدی که نیل به راهی و بالندگی را هموار می‌کرد.

کریم انتظاری ازجمله کسانی است که در خلق این فضای جدید نقش داشته است و در مصاحبه با نویسندگان کتاب هدف همه گروه‌های سیاسی از کوه‌نوردی را این‌گونه موشکافانه و مدون شرح می‌دهد: «متشکل‌کردن همه هواداران در قالب آن، جذب نیروی بیشتر به سازمان متبوع خویش، تشکیل یک مجموعه متشکل سازمانی برای مبارزه با رژیم، ایجاد روحیه و شور انقلابی در هواداران، سازماندهی و شناخت هواداران با زندگی در دل کوه و جنگل برای ایجاد و بازتولید مقاومت در آنان، ایجاد و تقویت روحیه جمعی و تعاون و کمک به هموع در شرایط سخت مثل جیره‌بندی غذا و آب در کوه و جنگل، ایجاد اتحاد و همدلی و گذشتن از خود برای نجات رفیق همرا، تبعیت از لیدر و راهنمای کوه که عموما رهبر تورنیک و تشکیلاتی گروه بود برای ایجاد ساترالیسم دموکراتیک، برگزاری برنامه مدون سیاسی و کلاس‌های تئوریک جمعی دور از انتظار نیروهای امنیتی، برگزاری برنامه‌های تشکیلاتی و درس‌های آموزشی تشکیلات‌پذیری، جلسات ضرب‌الاجلی سازمان‌ها در ارتباط با مسائل بسیار ویژه و درون‌گروهی در رده‌های بالای سازمان و کنکاش و نقد. همه این اتفاق‌ها در کوه می‌افتاد و با خواندن سرود و اشعار انقلابی برای بالا بردن روحیه مبارزاتی زیا و دلپذیر می‌شد».

انجام این امور در کوه است که موجب می‌شود فرد با تکروری ماجراجویانه و خودخواهی بیگانه شود و همچنان که با این صفات بیگانه است دسته دیگری از صفات انسانی را در خود ارتقا می‌دهد که خلق جهانی غیربیگانه و هماهنگ را نوید می‌دهد؛ انسان نوینی که منضبط، صبور و اهل همکاری و مشارکت است و هویت انسانی خود را در همبستگی با دیگران می‌یابد همچنان که دیگران نیز در همبستگی با او تعریف می‌شوند. اما راهی که این افراد قدم در آن گذاشته بودند همچون مسیر قله هموار و بی‌سنگلاخ نبود. دستگاه امنیتی تشخیص داد که هر جا زنان و مردانی دوشادوش هم قصد فتح قله‌ای را دارند، در بین آنان بحث و نقد و نظری در مورد شرایط بیگانه‌کننده و فرساینده اجتماعی و بررسی تضادهای سیاسی کشور هم جاری و ساری است. پس شاخک‌های اربطان و ضابطان و بازجویان حساس شد. نفوذی‌ها دست به کار شدند و هر جا که هم‌نوردانی سرودخوان را دیدند تلاش کردند آنها را به زیر بکشند و بازجویی و زندان و سرکوب، پاداش رژیم برای صعود همگانی بود. متن کتاب حاوی خرده‌روایت‌های ریز و درشت و شیرین و درس‌آموزی از این تلاش‌های جمعی، سرکوب‌ها، امیدها و شکست‌هاست؛ «رگ‌های ابدی سرنوشت که از میان ریگ‌ها و الماس‌ها می‌گذرند».

در پایان این فصل نویسندگان با برخی از کوه‌پیمایان در دوران حاضر مصاحبه کرده‌اند تا نشان دهند فضای کنونی که نسل جدید در آن زندگی می‌کند با آنچه پیش‌تر شرح داده شد دارای چه تفاوت‌های ماهوی است و چرا کنش کوه‌پیمایی

جست‌وجوی راهی

در قله‌ها»

مدخلی بر جامعه‌شناسی

کوه‌نوردی ایران

علیرضا اسکندریون و

گلشید کریمیان

انتشارات نگاه



فارزادشافار، ۱۳۴۶، حمید اشرف، فرخ نگهدار و مصطفی پرتوی در جمع حضور داشتند

نگاهی به کتاب «جست‌وجوی راهی در قله‌ها: مدخلی بر جامعه‌شناسی کوه‌نوردی ایران»

کوه‌نوردی؛ ورزشی بی‌تماشاچی یا کنشی اجتماعی سیاسی؟

مانند گذشته کمتر خالق فضای اجتماعی جدیدی برای تغییرات سیاسی است. اگر تا دیروز یک نفر تمام خریدهای صبحانه و ناهار را انجام می‌داد و همه اعضای گروه بر سر سفره‌های جمعی و مشترک می‌نشستند، امروز «هرکس برای خودش و نهایتا دو یا سه نفری از دوستانش، غذا می‌آورد. کوه‌نوردان سر سفره‌های جدا می‌نشینند و غذا می‌خورند، فقط گاه یک تعارف مختصری به هم می‌کنند». یا برخلاف گذشته که با هم دوست می‌شدند و دوست می‌ماندند، این روزها «معمولا اول برنامه، در ماشین با هم آشنا می‌شوند و بعد که برنامه تمام می‌شود می‌گویند خداحافظ».

نقادی به‌جای نقالی

کوه‌نوردی دسته‌جمعی فعالان سیاسی قدیمی به‌ویژه کنشگران چپ ازجمله فعالیت‌های قابل تحلیل و بررسی است که تاکنون در اثر مدونی زویا، زمینه‌های شکل‌گیری و آثار اجتماعی آن تحلیل نشده بود. علیرضا اسکندریون و گلشید کریمیان مانند کتاب پیشین خود «کمون زندان»، نشر گل‌آذین، ۱۳۹۷)، این بار نیز با نگارش کتاب «جست‌وجوی راهی در قله‌ها» نشان دادند نگاهشان به خاطرات مبارزان سیاسی از منظری منفعلانه و نقالانه نیست، بلکه با بهره‌گیری از کارست درست و به‌جای نظریات جامعه‌شناسی تلاش دارند به تحلیل و نقد علمی و موشکافانه این بخش از تاریخ معاصر ایران بپردازند.

کتاب در عین حال که روایت تشکیلات، سازماندهی، دقت، برنامه‌ریزی، وقت‌شناسی، مشارکت، تعاون و خودانگیختگی جمعی از مبارزان سیاسی است، هم‌زمان این پرسش اساسی را پیش‌روی ما قرار می‌دهد که مکان و روابط اجتماعی جاری در آن تا چه حد می‌تواند بر شخصیت و هویت کنشگران و عوامل اجتماعی‌اش تأثیرگذار باشد. همچنان که با جایگزینی کافه به‌جای کوه، دسته دیگری از مناسبات اجتماعی میان روشنفکران ادبی و مبارزان سیاسی صورت‌بندی شد و مقایسه این دو سبک و منش زندگی براساس مکان خود می‌تواند موضوع پژوهش مستقلی شود.

«جست‌وجوی راهی در قله‌ها» (مدخلی بر جامعه‌شناسی کوه‌نوردی ایران) توانسته به آنچه ادعایش را دارد تا سطح قابل توجهی برسد و در مجموع به اثری سازنده و مفید در مطالعات تاریخی و سیاسی ایران معاصر تبدیل شود اما به‌رغم موارد مثبت و بدیع کتاب که از آن اثری درخور توجه و بررسی می‌سازد، متن کتاب می‌توانست در برخی پاراگراف‌ها و جملات از روانی بیشتری برخوردار باشد که انتظار می‌رود در چاپ‌های بعدی و با ویرایش مجدد اصلاح شود. همچنین در صفحه ۲۵۳ کتاب آمده است: «هر لحظه با این رمان هم‌زادپنداری می‌کردم» که منظور نویسندگان احتمالا اصطلاح روان‌کاوانه «همذات‌پنداری» (Identification) به معنای تأثیرپذیری یکسان و مشابه از اثر، واقعه یا رخدادی بخصوص و همدلی با آن است که به اشتباه «هم‌زادپنداری» ذکر شده است که به معنای قرارگرفتن در شرایط محیطی یکسان با شخصی دیگر است. به عبارتی آنچه با آن می‌توان هم‌زادپنداری کرد شخصیت رمان است و نه خود رمان. از سوی دیگر با توجه به اینکه متن کتاب حاوی مصاحبه نویسندگان با چهره‌های مختلفی از کنشگران سیاسی و اجتماعی قدیمی و پیشکسوتان کوه‌پیمایی دسته‌جمعی و همچنین اشاره به پناهگاه‌ها و سازمان‌های کوهستانی است که توسط این جمع‌ها ساخته شده است، بهتر بود در پایان کتاب تصاویری از این افراد و مکان‌ها منتشر می‌شد تا مخاطب بهتر بتواند با آنها ارتباط برقرار کند. مطلب را با شعری به پایان می‌برم که وقتی بچه بودم در یک کتاب شعر نو قدیمی در کتابخانه پدرم خواندم. شعر «تکاپو» از عباس سרمدی که هنوز به خاطرم مانده و همواره در هر صعود بر لبانم جاری است:

زندگی کوهی‌ست

قله‌ای این کوه را تسخیر نتوان کرد

ما همه آن کوه‌پیمایان مشتاقیم

لیکن ای افسوس!

راه ناموار را تدبیر نتوان کرد!

راه پریچ‌وخم این کوه را کمتر کسی داند

ای بسا رهرو که در این پیچ و خم‌ها کم شد، از ره ماند

خیرگی را بین که ما را در چه راهی پیش می‌راند!

در دل این کوه جا دارد هزاران چشمه‌ی سرشار

لیک ما از تشنه‌گامی جان به لب داریم

بی‌خبر از چشمه‌ها یا در رهی دشوار و ناموار!

لیک در این پیچ و خم‌ها

بی‌تکاپو هم نتوان زست.

عطف

فیلسوف «دیگری»

شرق: «درآمدی بر اندیشه لویناس»

نوشته کالین دیویس، درآمدی راهگشا به

تفکر لویناس است که خواننده‌اش را به

دیدار امانوئل لویناس می‌برد. لویناس، یکی

از مهم‌ترین و مؤثرترین چهره‌های فلسفه

اخلاق در دوران معاصر است و میراث او

بیش از همه مبحثِ دیگری و دیگربودگی

است. کتاب دیویس، اندیشه و کار لویناس

را در سیر تاریخی‌اش نشان می‌دهد؛ از

پدیدارشناسی و رابطه پرماجرای لویناس

با آن آغاز می‌کند و ضمن واشکافی دو

اثر اصلی لویناس، مهم‌ترین مفاهیم و

ایده‌های فلسفه او را شرح می‌دهد و نسبت

اندیشه لویناس با دین و مسائل الهیاتی را

بررسی می‌کند، و در پایان بر رابطه متن

لویناس و خواندگانش متمرکز می‌شود.

رویکرد محوری دیویس در این کتاب، توجه

به وجوه بلاغی و متنی کار لویناس و ارتباط

آنها با جنس فلسفه‌ورزی اوست، چنان‌که

در پیشگفتار مترجم آمده است، امانوئل

لویناس متفکر فرانسوی لیتوانیایی‌تبار را

«فیلسوف دیگری» خوانده‌اند، و این عنوانی

است که در کمال ایجاز دغفغه اصلی او را

آفتابی می‌کند. «فلسفه دیگری نیز مفاهیم

به‌هم‌پیوسته غیرت، غیر، دیگری، همانی

و همان را بررسی کرده‌اند، اما شاید بتوان

گفت که هیچ فیلسوفی به اندازه لویناس

دراین‌باره تأمل و تدبیر نورزیده و زوایای

پنهان و آشکار این مفاهیم را محل‌کندوکاو

قرار نداده است». مسعود علیا، مترجم

«درآمدی بر اندیشه لویناس»، معتقد است

لویناس نزد ما دشان شناخته‌شده نیست و

به همین دلیل این کتاب را ترجمه کرده تا

باب آشنایی بیشتر با این فیلسوف گشوده

شود؛ «فیلسوفی که اندیشه‌هایش به‌ویژه

در حیطه اخلاق، تأمل‌برانگیز و درخور

اعتنای جدی است». کتاب دیویس، جوانب

مهمی از تفکر لویناس را بازمی‌نماید و

سعی دارد بدون آن قسم ساده‌سازی که به

قیمت جفاکردن در حق متن و نویسنده‌اش

تمام می‌شود، مدخلی راهنما و راهگشا در

اختیار مخاطب بگذارد. کالین دیویس باور

دارد که تفکر لویناس بر مدار یک اندیشه

ساده و در عین‌حال پردامنه نمی‌گردد، غرب

پیوسته «غیر» را سرکوب کرده است، اما

لویناس این اندیشه را در آثاری که طی

دوره‌ای بالغ بر شش دهه منتشر کرد،

محل کندوکاو قرار داده است. لویناس در

آثاری که منتشر کرد، ماهیت اخلاقی رابطه

با دیگری را از زوایای گوناگون شرح داد.

با گفته دیویس، لویناس یکی از نخستین

و مهم‌ترین شارحان پدیدارشناسی آلمانی

در فرانسه بود که به همین سبب شهرت

یافت. «هنگامی که آغاز به نوشتن درباره

هوسرل و هایدگر کرد، این دو فیلسوف

تا حد زیادی در فرانسه ناشناس بودند؛

و اگر پدیدارشناسی به صورت یکی از

عوامل اصلی مؤثر بر اگزیتانیسالیسم

ژان پل سارتر و موريس مِرلوپوتی، به‌طور

خاص، و فلسفه فرانسه در دوران پس از

جنگ جهانی دوم، به‌طور عام، درآمد، کار

آفرین لویناس نقشانی راهگشا در این ماجرا

داشت.» اما به تعبیر دیویس مهم‌ترین

فصل سیر فلسفی لویناس هنگامی آغاز

شد که ناخرسندی او از پدیدارشناسی

هوسرل و هایدگر صورت آشکارتری به

خود گرفت. دیویس معتقد است اهمیت

امروزی اخلاق لویناس برخاسته از نقش

تعیین‌کننده‌ای است که او بر مسئله

«دیگربودگی» یا «غیرت» قائل است.

و این امر موجب می‌شود که لاجرم

تفکر لویناس در حیطه‌هایی سوای

زمینه‌های مورد علاقه خودش بازتاب

پیدا کند؛ مثلا زمینه‌هایی در فمینیسم،

انسان‌شناسی و مطالعات پسااستعماری.



درآمدی بر اندیشه لویناس

کالین دیویس

ترجمه مسعود علیا

نشر بیدگل

توضیح و تصحیح

در مطلبی تحت عنوان هوش، حرمت

و هویت که دوشنبه ۴ خرداد ماه در صفحه

۱۱ چاپ شده بود، اسم نویسندگان مطلب

(علیرضا داوودنژاد و همدم دیجیتالی)

ذکر نشده بود که بدین وسیله اصلاح و